

خدا چون سلام به روی ماهت...

داداشرتسوها

# جلد ۳: پروژهی نرمالو



ناشر خیلی متفاوت کتابهای کودک و نوجوان!

## شما قهرمانید!



از طرف هواداران  
شما در بیوناسام

## لوازم باغبانی سترگی لوم



• خاک باغبانی و کود گیاهی  
• لوازم باغبانی  
• دانه های توت فرنگی

# داداش بسسوها

پروژهی نرمانو

• کارا لارو • مت مایرز • نسیم اسلامپور

سرشناسه: لارو، کارا، ۱۹۷۰ - م.  
LaReau, Kara  
عنوان و نام پدیدآور: پروژوی نرمالو / نویسنده کارا لارو ؛ تصویرگر مت مایرز ؛ مترجم نسیم اسلامپور.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۹۸ ص.؛ مصور: ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.  
فروست: داداش رتسوها: ۳.  
شابک: دوره: ۸-۴۴۲-۴۴۲-۶۰۰-۹۷۸؛ ۸-۵۰۹-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸؛ ۸-۶۰۰-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست‌نویسی: فینیا  
یادداشت: عنوان اصلی: The Infamous Ratsos: Project Fluffy, 2018  
یادداشت: گروه سنی: ب.  
موضوع: برادران -- داستان  
موضوع: Fiction -- Brothers  
موضوع: موش‌ها -- داستان  
موضوع: Mice -- Fiction  
موضوع: دوستی -- داستان  
موضوع: Fiction -- Friendship  
شناسه‌ی افزوده: مایرز، مت، ۱۹۷۲- م.، تصویرگر  
شناسه‌ی افزوده: Myers, Matt  
شناسه‌ی افزوده: اسلامپور، نسیم، ۱۳۶۷-، مترجم  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ پ ۱۶۹/۸۷۵۲/۵۳۰۶  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۵۲۷۴۱۸  
۷۱۰۰۷۰۱



انتشارات پرتقال

داداش رتسوها

جلد ۳: پروژوی نرمالو

نویسنده: کارا لارو

تصویرگر: مت مایرز

مترجم: نسیم اسلامپور

ویراستار: پریا لطیفی‌خواه

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آمادگی‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سندس حمیدیان - فریبا دولت‌آبادی - سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۸-۵۰۹-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اندیشه‌ی برتر

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۴۴



۰۲۱- ۶۳۵۴۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com



مغزی جات و انواع توت، مغیر هستند!

## مغزی جات



بزرگ  
وقوی شو،  
مثل من!  
مکس خرسه



و حالهای نشان داده است

که تغذیه سلامت را تضمین می کند!



## همه چاک را دوست دارند!

«دانش‌آموزان توجه کنید!» آقای اوتریگز، مدیر مدرسه، در سالن غذاخوری اعلام می‌کند که: «به افتخار آغاز ماه شعر و شاعری، مدرسه‌ی ابتدایی پیتر ربیت اولین مسابقه‌ی سالیانه‌ی شعر را برگزار خواهد کرد!»

چاد بادگرتون می‌گوید: «شعر؟»

رالفی می‌گوید: «چقدر حوصله سربر!»

لویی می‌گوید: «هیس! نمی‌توانم بشنوم چی می‌گوید!»

آقای اوتریگز اعلام می‌کند: «جایزه‌ی نفرهای اول، دوم و سوم بُن خرید کلاومارت خواهد بود. مسابقه روز پنجشنبه و بعد از مدرسه، به پایان می‌رسد و اسامی برندگان جمع‌هی هفته‌ی آینده اعلام می‌شود.»

چاد می‌گوید: «شعر، زیادی... لوس است.»  
فسقلی می‌گوید: «همه‌ی شعرها که لوس نیستند. خانم بیورز چندتا شعر خنده‌دار و بامزه هم برایمان خوانده است.»

چاد می‌گوید: «آقای فِرتی به ما گفته که شعر در مورد احساسات است! آه آه!»



میلیسنت می گوید: «محض اطلاعاتان باید بگویم  
که هنر و احساسات کاملاً با هم در ارتباط هستند.»  
فسقلی باز هم می گوید: «و درباره‌ی این که چطور  
با احساساتمان با همدیگر ارتباط برقرار می کنیم.  
احساساتی مثل عشق، عصبانیت، لذت، غم و...»  
چاد می گوید: «دیدید گفتم! آه آه!»  
لویی می گوید: «خیلی خوب! من هم می خواهم  
از احساساتم کمک بگیرم تا برنده‌ی مسابقه  
بشوم! راستش، از همین حالا یک فکریایی  
برایش دارم.» بعد رو می کند به رالفی و می گوید:  
«دوتایی باهم یک شعر می نویسیم و اول  
می شویم و بعد هم با جایزه‌مان که بُن خرید  
است، برای خودمان اِسکیت بُرد می خریم!»

رالفی می‌گوید: «آخ گفتی! ما یک عمر است که داریم حرف خریدن اسکیت‌برد را می‌زنیم! دیگر لازم نیست تا مدرسه را پیاده برویم. می‌توانیم مثل پولدارها مسیرمان را سواره طی کنیم!»

«بالاخره می‌خواهی آن کیک را بخوری یا نه؟!»

چاد به کیک شکلاتی فسقلی اشاره می‌کند.

فسقلی می‌گوید: «بیا، مال تو.»

چاد می‌گوید: «من عاشق شکلاتم!»

رالفی می‌پرسد: «اگر این‌قدر دوستش داری، پس چرا برایش شعر نمی‌نویسی؟»

چاد با دهان پُر از کیک شکلاتی می‌گوید:

«آره، دوستش دارم اما دیگر نه آن‌قدر.»

میلیسنت می‌گوید: «حالا که حرف از دوست

داشتن شد...» او کمی آن طرفتر به چاک وود  
که در صف غذای گرم ایستاده بود، نگاه کرد و  
با ناز و ادا پلک زد. «به نظرتان جذاب نیست؟»  
فسقلی می‌گوید: «ای کاش من با چاک  
دوست بودم. همه دلشان می‌خواهد با او  
دوست باشند. او از همه باحال‌تر است.»



میلیسنت می پرسد: «نرمالو، به نظرت جذاب  
نیست؟»

اما نرمالو چیزی نمی شنود. دارد یک چیزهایی  
توی دفترچه‌ی سبزش یادداشت می کند. در واقع  
تمام مدت ناهار دارد توی دفترچه‌اش چیزهایی  
می نویسد و مدام کتاب‌هایی که از کتابخانه  
گرفته را ورق می زند و دنبال چیزی می گردد.



میلیسنت می پرسد: «حالا داری تندتند چی  
توی دفترچه‌ات می نویسی؟ لابد چیزی نشده  
داری روی شعرت کار می کنی!»  
نرمالو می گوید: «نه، دارم برای باغچه‌ام  
برنامه ریزی می کنم.»  
میلیسنت می پرسد: «مگر تو باغچه هم  
داری؟»  
نرمالو توضیح می دهد: «من توی پارک  
شهر بزرگ و در باغ عمومی یک قطعه زمین  
کوچک دارم. انقدر جا دارم که همه‌ی میوه‌ها و  
سبزیجات مورد علاقه‌ام را بکارم.»  
چاد می گوید: «من که اصلاً میوه و سبزیجات  
دوست ندارم.»

نرمالو می‌گوید: «اشتباه می‌کنی. نمی‌شود که همیشه هله‌هوله بخوری.»

چاد که مشغول لیسیدن شکلات‌هایی است که به انگشتانش چسبیده، می‌گوید: «سعی‌ام را می‌کنم.»

کتاب‌های باغچه‌داری نرمالو از روی میز غذاخوری به زمین می‌افتد. چاک وود آن‌ها را از روی زمین برمی‌دارد.

نرمالو می‌گوید: «ممنونم.»

چاک می‌گوید: «که باغبانی می‌کنی، درست است؟ مامان‌بزرگ من هم باغبانی را دوست دارد.»

نرمالو به او تذکر می‌دهد: «البته باغبانی فقط کار مامان‌بزرگ‌ها نیست.»

چاد می‌گوید: «باشد. فعلاً خداحافظ.»

میلیسنت آهی می‌کشد و می‌گوید: «واقعاً به  
نظرتان شیرین نیست؟»  
فسقلی هم آهی می‌کشد و می‌گوید: «از همه  
باحال‌تر هم هست!»  
چاد همین‌طور که چشمش به کیک‌های  
شکلاتی بقیه است، می‌گوید: «فکر کنم اگر  
شیرینی‌هایتان را به من بدهید باحال‌تر هم  
می‌شود.»



- ۲ -

## پروژه‌ی نرمالو

داداش‌رتسوها دارند پیاده از مدرسه به خانه برمی‌گردند، لویی رو می‌کند به برادرش و می‌گوید: «فقط یک هفته برای آماده کردن شعرمان وقت داریم. بهتر است هرچه زودتر دست به کار بشویم.»

رالفی می‌گوید: «درست است! خوب، به نظرت موضوع شعرمان چی باشد؟»



لویی می‌گوید: «این را بسیار به من.» او خودش را باهوش‌تر از برادرش می‌داند. صدایی از پشت سرشان می‌گوید: «هی! صبر کنید!» صدای چاک وود است. «فکر کردم حالا که خانه‌ی ما فقط یک خیابان با خانه‌ی شما فاصله دارد، خوب می‌شود این مسیر را با هم برویم.»



لویی می‌گوید: «می‌خواهی با ما بیایی؟ خوب،  
منظورم این است که، حتماً! خیلی هم باحال  
می‌شود!»

چاک می‌گوید: «شنیده‌ام که شما همان  
کسانی هستید که گیم‌نتِ شهر بزرگ را راه  
انداخته‌اید.»

لویی می‌گوید: «آره! محض اطلاعات باید  
بگویم که گیم‌نتِ ما هر شبه صبح، باز است!»  
چاک می‌گوید: «شما در نقشه کشیدن و  
برنامه‌ریزی کردن بی‌نظیر هستید. به نظرتان  
می‌توانید به من هم کمک کنید تا نقشه‌ام را  
عملی کنم؟»

لویی می‌گوید: «با کمال میل! نقشه‌ی چی؟»

چاک اول به لویی و بعد به رالفی نگاه می‌کند.  
او می‌گوید: «راستش یک جورهایی... یک راز  
است.»

لویی به برادرش می‌گوید: «من و چاک باید  
یک صحبتی با هم داشته باشیم. البته دو نفری!»  
«تنها.»

رالفی می‌پرسد: «پس شعرمان چه می‌شود؟»  
لویی می‌گوید: «شعر باشد برای بعد.»  
رالفی پشت چشمی نازک می‌کند. آن‌ها را  
تنها می‌گذارد.

لویی می‌گوید: «باشد.» او تخته‌شاسی‌اش را  
از کیف مدرسه‌اش بیرون می‌آورد. «خوب، چه  
برنامه‌ای داری؟»

چاک می‌گوید: «خوب، راستش... برنامه در مورد چیزی نیست. برنامه در مورد یک نفر است. من می‌خواهم یک دوست پیدا کنم اما هنوز نتوانسته‌ام. شما با او دوست هستید.»

لویی می‌گوید: «منظورت میلیسنت است؟ از من بشنو، کاملاً موفق شده‌ای.»

چاک آهی می‌کشد و می‌گوید: «نه، منظورم آن دختری است که عینک می‌زند و گوش‌های فوق‌العاده‌ای دارد!»

لویی می‌گوید: «نرمالو را می‌گویی؟»

چاک می‌گوید: «نرمالو.» او لبخند می‌زند.

«خوب، می‌توانی کمک کنی؟»

لویی تندتند روی تخت‌هاش یک چیزهایی